

نقش بازیگران منطقه‌ای در رادیکالیزه شدن

نیروهای اجتماعی خاورمیانه

ابراهیم متقی^۱ *

مرجان کوه‌خیل^۲

علی اصغر موسی پسندی^۳

چکیده

نیروهای اجتماعی خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد، از تحرک امنیتی و کنش ژئوپلیتیکی برخوردار گردیده‌اند. این جنبش‌های اجتماعی نوین در بسیاری از کشورها ماهیت اتوپیاگرا دارند. براساس چنین ادراکی، هر نیروی اجتماعی می‌تواند بر معادله قدرت راهبردی تأثیرگذار باشد. نقش‌یابی نیروهای اجتماعی زمینه لازم برای تحرک بازیگران منطقه‌ای را به‌وجود آورده است. بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، عربستان، ترکیه و اسرائیل را می‌توان در زمره بازیگرانی دانست که نقش رقابتی در سیاست منطقه‌ای ایفا می‌کنند. نقش رقابتی بازیگران منطقه‌ای در ائتلاف با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا منجر به تشدید رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه شده است. هر گروه از بازیگران تلاش دارند تا رقابت‌های سیاسی و راهبردی خود را در قالب «جنگ نیابتی» سازماندهی نمایند. برخی از بازیگران همانند عربستان و اسرائیل در صدد رادیکالیزه کردن نیروهای اجتماعی خاورمیانه می‌باشند. علت آن را باید در تلاش آنان برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای دانست. در این فرآیند، زمینه برای اثربخشی بازیگران منطقه‌ای در بحران‌های منطقه‌ای به‌وجود آمده است. چنین فرآیندی را باید بخشی از سازوکارهای کنش نامتقارن نیروهای اجتماعی براساس مداخله و اثربخشی نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. در این فرآیند، نشانه‌هایی از رادیکالیزه شدن نیروهای اجتماعی در برابر تهدیدات متعارف شکل می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: بازیگران منطقه‌ای، هویت، جنبش‌های اجتماعی، خاورمیانه

۱- استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

۳- کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

* نویسنده مسؤول، ایمیل: Ebrahim.motaghi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۳۰

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳، صص ۶۷-۳۵

مقدمه

بازیگران منطقه‌ای به گونه‌ای تدریجی از جایگاه و نقش آفرینی موثرتری در نظام جهانی برخوردار گردیده و قادر می‌باشند تا بر روندهای مربوط به جنبش‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی تأثیرگذار شوند. نقش بازیگران منطقه‌ای را می‌توان در گسترش بحران‌های سوریه، عراق، مصر، یمن و لبنان مشاهده نمود. تحولات سیاسی سوریه در شرایط گسترش و تصاعد بحران قرار گرفته است. نظریه پردازان امنیتی تلاش دارند تا شکل‌بندی قدرت و امنیت را براساس الگوی کنش بازیگران تحلیل نمایند. اسرائیل یکی دیگر از بازیگران موثر در امنیت منطقه‌ای محسوب می‌شود. رژیم صهیونیستی در زمره بازیگرانی محسوب می‌شود که تلاش می‌نماید تا زمینه‌های لازم برای گسترش بحران در سوریه را فراهم سازد. به همین دلیل است که از سازوکارهای «تصاعد بحران» بهره می‌گیرد. چنین سازوکارهایی را باید به‌عنوان بخشی از فرایندی دانست که زمینه‌های لازم برای ایدئولوژیک شدن نیروهای ژرف اجتماعی را فراهم می‌سازد. در این میان بازیگرانی که همانند اسرائیل دارای ساختار پادگانی می‌باشند، تلاش دارند تا نیروهای اجتماعی را در وضعیت ایدئولوژیک شده قرار داده و از این طریق شرایط رویارویی و گسترش بحران منطقه‌ای را فراهم سازد. بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه را باید در زمره نیروهای اثرگذار بر شکل‌بندی قدرت، تهدید، بحران و امنیت دانست. چنین بازیگرانی عموماً در وضعیت ائتلاف منطقه‌ای و بین‌المللی قرار می‌گیرند. یکی از اصلی‌ترین دلایل گسترش بحران خاورمیانه به‌ویژه در سوریه براساس ائتلاف نانوشته عربستان و رژیم صهیونیستی شکل گرفته است. کارگزاران آمریکایی نیز از چنین ائتلافی به‌دلیل آثار و پیامدهای آن بر ضریب امنیتی نظام سیاسی سوریه و متحدین آن حمایت به‌عمل می‌آورند.

گام اول اثرگذاری آمریکا در ارتباط با تحولات خاورمیانه را می‌بایست در قالب مقابله با حکومت مبارک مورد ارزیابی قرار داد. انقلاب مصر آثار و پیامدهای متنوعی را به‌وجود آورد. اصلی‌ترین نتیجه انقلاب مصر را می‌توان گسترش تضادهای اجتماعی دانست که منجر به شکل‌گیری تهدیدات امنیتی برای ساختار قدرت

راهبردی گردیده است. هرگونه جابه‌جایی قدرت در چگونگی کنش بازیگران منطقه‌ای آثار خود را در محیط امنیت بین‌الملل نیز به‌جا می‌گذارد. مقامات آمریکایی به این دلیل در برابر کودتای «ژنرال السیسی» علیه دولت محمدمرسی حمایت به‌عمل آوردند که زمینه برای گسترش خشونت‌های سیاسی و رادیکالیزه‌شدن جنبش اجتماعی در جهان عرب به‌وجود آید. برخی از تحلیلگران تحولات جهان غرب و بیداری اسلامی از جمله «دانیل بیمن» بر این اعتقادند که روندهای تحول سیاسی در خاورمیانه می‌تواند زمینه‌های لازم برای گسترش بحران در محیط پیرامونی را به‌وجود آورد. اگرچه برخی از بازیگران منطقه‌ای به‌گونه‌ای مستقیم بر فرآیند بحران خاورمیانه تأثیر به‌جا نگذاشته‌اند، اما واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که آنان از تغییرات اجتماعی جهان عرب استقبال به‌عمل آورده و چنین تحولاتی را به‌عنوان زمینه گسترش بحران در ساختار سیاسی کشورهای متخاصم تلقی می‌کنند. در چنین شرایطی است که می‌توان گزینه معطوف به رادیکالیزم سیاسی و ایدئولوژی را به‌عنوان یکی از عوامل و قالب‌های گفتمانی مؤثر تلقی نمود که بر فرایندهای سیاسی خاورمیانه و جهان اسلام تأثیر به‌جا می‌گذارد.

گسترش مشارکت بازیگران منطقه‌ای در روند بحران سوریه را باید انعکاس شکل‌گیری فرایندی تلقی کرد که به‌موجب آن زمینه برای رادیکالیزه‌شدن جنبش‌های اجتماعی و گسترش تضادهای امنیتی بین نیروهای سیاسی مختلف فراهم گردیده است. در سوریه، نشانه‌هایی از مقاومت ساختاری و عرفی در برابر توسعه طلبی رژیم صهیونیستی مشاهده می‌شد. در چنین شرایطی هرگونه جابه‌جایی قدرت را باید به‌عنوان یکی از عوامل بنیادین تأثیرگذار در معادله امنیت منطقه‌ای دانست. بازیگران منطقه‌ای در قالب سازوکارهای ائتلاف مرحله‌ای به ایفای نقش راهبردی مبادرت می‌نمایند. تجربه تحولات سیاسی خاورمیانه نشان داده است که این بازیگران از داخلی سوریه تحت تأثیر نیروهای سیاسی و امنیتی مختلفی شکل گرفته است. اسرائیل را باید به‌عنوان یکی از بازیگران صحنه داخلی و بحران در سوریه دانست.

بازیگران دیگری همانند عربستان و قطر نیز تلاش دارند تا روندهای جدید سیاست منطقه‌ای را تحت تأثیر شکل‌بندی‌های قدرت جهانی سازماندهی نمایند. هرگونه تحول سیاسی سوریه می‌تواند آثار خود را در سایر حوزه‌های پیرامونی به‌جا گذارد. بنابراین، بحران سوریه با امنیت مناطق همجوار از جمله حوزه ژئوپلیتیکی منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه ارتباط مستقیم دارد. با توجه به چنین مفروضی، می‌توان سؤال اصلی مقاله را به شرح زیر تبیین نمود: «بازیگران منطقه‌ای در تحولات سیاسی و راهبردی سوریه از چه ابزار، تاکتیک و الگوی رفتاری بهره گرفته‌اند؟» بخش قابل توجهی از بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه تحت تأثیر ادبیات سیاسی و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیک ناشی از نقش‌آفرینی عربستان قرار دارند. در سال‌های بعد از جنگ سرد، عربستان روابط راهبردی خود با اسرائیل را ارتقاء داده است. در چنین شرایطی، اسرائیل تحولات سیاسی سوریه را در قالب بازیگری مورد سنجش قرار می‌دهد که تلاش دارد زمینه گسترش بحران و کاهش قدرت در کشورهای جبهه مقاومت ایجاد شود. با توجه به فرآیندهای یادشده می‌توان فرضیه این مقاله را براساس چگونگی کنش بازیگران منطقه‌ای در گسترش بحران و محدودیت‌های امنیتی علیه ایران بررسی نمود. در قالب چنین رویکردی می‌توان این موضوع را به‌عنوان فرضیه مطرح نمود که: «ائتلافی از بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه در فضای ائتلاف راهبردی و براساس مشارکت در جنگ نامتقارن و جنگ نیابتی درصدد رادیکالیزه کردن نیروهای اجتماعی و گسترش بحران می‌باشند.»

۱. چارچوب نظری پژوهش

تبیین رویکرد بازیگران منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد را می‌توان در قالب رهیافت نظریه پردازان مکتب انتقادی ارائه نمود. در این فرآیند، برخی از شاخص‌های سیاست منطقه‌ای در ارتباط با سازوکارهای کنش بازیگران بین‌المللی قرار گرفته و تلاش دارند تا زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی امنیتی را به‌وجود آورند. اگرچه در این فرآیند اسرائیل تلاش دارد تا از سیاست‌های تهاجمی برای تثبیت موقعیت منطقه‌ای خود در خاورمیانه استفاده نماید، اما ضرورت‌های محیط منطقه‌ای ایجاب

می‌کند که شکل جدیدی از روابط در قالب ائتلاف‌گرایی مرحله‌ای و منطبق با رهیافت رئالیسم تدافعی سازماندهی شود. بازیگرانی همانند عربستان به این دلیل با اسرائیل همکاری می‌کنند که دشمن مشترکی به نام ایران را در خاورمیانه هدف‌گیری نموده‌اند. در چنین رهیافتی، موضوعی به نام «خصومت» نقش محوری در راهبرد امنیتی تل‌آویو دارد. خصومت در هستی‌شناسی صهیونیستی مبتنی بر روابط پویا قرار داشته و توجیه‌کننده موجودیت مجموعه‌ای محسوب می‌شود که تلاش دارد تا موقعیت خود را در منطقه از طریق منازعه گسترش دهد.

واقعیت‌های رفتاری نشان می‌دهد که رژیم صهیونیستی برای هژمونی منطقه‌ای و حداکثرسازی قدرتش چهار هدف را پیگیری می‌نماید. هریک از نشانه‌های زیر که در زمره اهداف راهبردی رژیم صهیونیستی محسوب می‌شوند، به گونه‌ای سازمان‌یافته‌اند که ماهیت همتراز ندارند. به عبارت دیگر، جلوه‌هایی از هژمونی منطقه‌ای، گسترش بحران‌های منطقه‌ای، احاله مسئولیت و چالش در برابر جایگاه هژمونیک ایران را باید در زمره شاخص‌های راهبردی رژیم صهیونیستی در منطقه دانست. هر یک از این مؤلفه‌ها را باید نمادی از گسترش‌گرایی، هژمونیک‌گرایی و مداخله‌گرایی غیرمستقیم تلقی نمود. رژیم صهیونیستی برای تحقق اهداف خود، چهار هدف را در دستور کار قرار داده است: اولین هدف رژیم صهیونیستی آن است که حوزه امنیتی خود را در منطقه به حداکثر ممکن ارتقاء دهد. پیگیری چنین اهدافی می‌بایست زمینه ایجاد مزیت نسبی منطقه‌ای در جهت امنیت‌سازی را فراهم آورد. دومین هدف بازیگران منطقه‌ای ائتلاف‌گرا معطوف به گسترش بحران در محیط منطقه‌ای است. سومین هدف بازیگران منطقه‌ای ائتلاف‌گرا در گسترش بحران امنیتی سوریه و رادیکالیزه شدن تحولات را باید جلوگیری از هژمونی ایران در منطقه دانست. چگونگی جلوگیری از جایگاه ایران به عنوان هژمون منطقه‌ای، بستگی به چگونگی موازنه قوا دارد. از آنجایی که ایران تلاش دارد تا حوزه نفوذ خود را در جبهه مقاومت گسترش دهد، بازیگران ائتلاف‌گرا از راهبرد محدودسازی قدرت ایران بهره می‌گیرند. چهارمین هدف بازیگران منطقه‌ای ائتلاف‌گرا را باید «احاله مسئولیت» به سایر

بازیگران دانست. احاله مسئولیت نیز یکی از نشانه‌ها و شاخص‌های رئالیسم تهاجمی محسوب می‌شود. در این ارتباط مقامات راهبردی کشورهای ائتلاف‌گرا تلاش دارند تا زمینه دور ماندن از درگیری‌های منطقه‌ای را فراهم آورند. در چنین شرایطی آنان از سازوکار فعال‌سازی برخی از بازیگران منطقه‌ای برای گسترش بحران در سوریه حمایت به عمل می‌آورند. تبیین الگوی راهبردی بازیگران منطقه‌ای ائتلاف‌گرا علیه جبهه مقاومت و ایران در خاورمیانه را می‌توان براساس رهیافت‌های نئورئالیسم تهاجمی نیز تبیین نمود. در این ارتباط، جان مرشایمر بر این موضوع تأکید دارد که: «هژمون‌های منطقه‌ای به‌عنوان موازنه‌گرهای خارجی و فراملی در مناطق راهبردی محیط منطقه‌ای و جهانی عمل می‌کنند. اگرچه آنان ترجیح می‌دهند تا به‌عنوان آخرین نیروی موازنه‌گر در ایجاد توازن باشند. آنان تا حد امکان خود را از درگیری مستقیم بیرون نگه میدارند. ممکن است کسی از این امر تعجب کند. چرا بازیگری که از مزیت نسبی نظامی برخوردار است به‌وجود یک هژمون منطقه‌ای دیگر واکنش نشان می‌دهد؟. هژمون‌های رقیب منطقه‌ای همچنان می‌توانند یکدیگر را از طریق برهم‌زدن موازنه قوا در حیاط خلوت و منطقه تحت تسلط، تهدید کنند» (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

۲. ظهور اسلام سیاسی و روند گسترش بیداری اسلامی در خاورمیانه

اسلام سیاسی دارای ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک در خاورمیانه است. دوران‌های خاصی از هویت‌یابی اسلامی را می‌توان در خاورمیانه ملاحظه نمود. ادبیات انقلاب سیاسی جهان عرب با مفاهیم و قالب‌های مفهومی اسلام سیاسی پیوند یافته بود. در این شرایط، کشورهایی همانند ایالات متحده و برخی از واحدهای سیاسی اروپایی تلاش نموده‌اند تا زمینه تحریف و مصادره انقلاب‌های سیاسی جهان عرب و بیداری اسلامی را در دستور کار قرار دهند. آمریکایی‌ها با ملاحظه حضور تظاهرکنندگان مصری در میدان تحریر و سرنگونی رژیم حسنی مبارک در قالب انقلاب مسالمت‌آمیز قوت قلب پیدا کردند. اگر چه شرایط در تل‌آویو که در همسایگی مصر است به‌گونه دیگری بوده است (Byman, 2011:77). بازیگران

منطقه‌ای رویکرد متفاوتی نسبت به چگونگی، فرآیند و بازتاب هویت‌یابی اسلامی داشته‌اند. در طی چند ماه بعد از روند بیداری اسلامی، برخی از مقامات و کارگزاران کنگره ایالات متحده بیان داشتند که بنیامین نتانیاهو نگرش بدبینانه‌ای نسبت به تحولات جهان اسلام و روند بیداری اسلامی نسبت به منافع تل‌آویو دارا می‌باشد. نتانیاهو به مقامات آمریکایی برای جلوگیری از فرایند بیداری اسلامی و دموکراتیزه شدن فضای سیاسی خاورمیانه هشدار داده و اعلام داشته است که: «شرایط امیدوارکننده در نتیجه بهار عربی می‌تواند همانند آنچه در تهران در ۱۹۷۹ شکل گرفت خاتمه یابد» (Netanyahu, 2011: 8). هرگاه هویت‌یابی ظهور یابد، پیامدهای آن باید در شکل‌گیری نشانه‌هایی از مقاومت دانست. از آنجایی که فرایند ناآرامی از مصر به بحرین، اردن، سوریه و یمن اشاعه می‌یابد زمینه‌های تشدید نگرانی کارگزاران رژیم صهیونیستی را فراهم نمود. رژیم‌های جدید و شرایط منطقه‌ای ناآرام، چالش‌های گوناگون امنیتی و سیاسی را برای رژیم یهودی ایجاد می‌کند. چالش‌های موجود و نوع واکنش اسرائیل به آنها احتمالاً شرایط را در غزه وخیم‌تر می‌کند و حتی چشم‌انداز صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها را غیرممکن می‌سازد.

تحول در ساختار انقلاب‌های اجتماعی خاورمیانه براساس نشانه‌هایی از شکل‌بندی گفتمانی ظهور یافته است. هر گفتمان آثار و پیامد خود را در روابط سیاسی و الگوهای کنش متقابل فراهم می‌سازد. انقلاب‌های جدید فضای دشوار شدن روابط بین اسرائیل و ایالات متحده را فراهم ساخته و همچنین شرایط منتفع‌شدن آمریکا از بهار عربی را سخت‌تر می‌کند. به هر حال، نهایتاً هم به نفع اسرائیل و هم به نفع آمریکا است که دگرگونی منطقه‌ای و روند برقراری دموکراسی در شرایط صلح‌آمیز انجام پذیرد.

تحولات کشورهای عربی که در ژانویه و فوریه از مصر و تونس آغاز شده بود، به‌گونه‌ای تدریجی در مارس ۲۰۱۱ به سوریه رسید. تظاهرات در شهر درعا در جنوب و از چندین شهر ساحلی شمالی به‌زودی به همه جای سوریه تسری پیدا کرد. این فرایند سرانجام به شهرهای بزرگ همانند دمشق و حلب رسید. کنترل

اوضاع توسط حکومت به‌ویژه دستگاه‌های امنیتی سوریه که با مشت آهنین به‌مدت چهار دهه انجام گرفته بود، جای خود را به آشوب و هرج و مرج داد. در این ارتباط، شاهد گسترش تنش‌های فرقه‌ای، ناحیه‌ای و اجتماعی بوده و به این ترتیب سوریه در زمان محدودی در یک جنگ داخلی گرفتار شد. سوریه تبدیل به مکانی برای داوطلبان جهادی متعصب جوان شد که از سراسر جهان عرب و اسلام گردآمدند تا با حکومت دمشق مبارزه کنند (زیسر، ۱۳۹۲: ۱۲۰).

۱-۲. تأثیر ظهور اسلام سیاسی بر شرایط عدم اطمینان در خاورمیانه

شرایط عدم اطمینان به‌منزله ظهور وضعیتی است که نشانه‌هایی از رقابت و رویارویی بازیگران سیاسی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. هرگونه تحول در ساختار سیاسی خاورمیانه تحت تأثیر موج‌های گفتمانی و الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای خواهد بود. در این فرآیند هر یک از بازیگران تلاش می‌کنند تا زمینه‌های لازم برای بهره‌گیری از شرایط عدم اطمینان را در دستور کار قرار دهند. در این فرآیند، کارگزاران رژیم صهیونیستی درصدد برآمدند تا زمینه کنترل تحولات مربوط به بیداری اسلامی را از طریق سازوکارهای امنیتی، نظامی، اجتماعی، سیاسی و دیپلماتیک پیگیری نمایند. تحول در شکل‌بندی قدرت سیاسی کشورهای خاورمیانه تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی، رقابت‌های ایدئولوژیک و فرایندهای کنش بازیگران فرادست در سیاست بین‌الملل حاصل می‌گردد. برخی از پژوهشگران بر این اعتقادند که روند تحول در سوریه تحت تأثیر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و رقابت‌های منطقه‌ای با ایران نیز قرار داشته است. شکل‌بندی قدرت و تاریخ اعتراضات اجتماعی در این کشور را می‌توان به‌عنوان یکی دیگر از ظهور نشانه‌ها و فرایند خشونت در سوریه دانست. نظریه‌پردازان خشونت اجتماعی بر این اعتقادند که اگر گروه‌های سیاسی در دوران اقتدار نظام حکومتی در شرایط اجبار و الزام سیاسی براساس ابزارهای خشونت‌آمیز قرار گیرند، طبیعی است که الگوی کنش آنان نیز به‌گونه‌ای تدریجی ماهیت خشونت‌آمیز پیدا می‌کند. نیروهای اجتماعی بخشی از واقعیت‌های سیاسی کشورهای منطقه‌ای را شکل می‌دهند. طبیعی است که بازیگران فرامنطقه‌ای نیز در

این روند نقش خود را در قالب الگوهای مبتنی بر مداخله‌گرایی منعکس می‌سازند. این امر به مفهوم آن است که خشونت سیاسی آثار خود را در محیط اجتماعی نیز منعکس می‌سازد. بنابراین روند بیداری اسلامی در خاورمیانه آثار ژئوپلیتیکی مخاطره‌آمیزی برای نظام سیاسی سوریه و منافع راهبردی جمهوری اسلامی در منطقه به وجود آورده است. کارگزاران امنیتی اسرائیل تلاش نمودند تا براساس سازوکارهای کنش مستقیم و غیرمستقیم بر فرایند بیداری اسلامی و تحولات جهان عرب تأثیرگذار باشند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۷۲).

۲-۲. تأثیر الگوی سواری مجانی اسرائیل بر شرایط عدم اطمینان در خاورمیانه

هرگاه بحران منطقه‌ای شکل گیرد، طبیعی است که برخی از بازیگران از نقش و اثرگذاری مؤثرتری برخوردار می‌شوند. یکی از سازوکارهای کارگزاران امنیتی اسرائیل را باید ایجاد بحران‌های حاشیه‌ای برای افزایش جدال اسلام‌گرایان با یکدیگر و با کارگزاران جبهه مقاومت دانست. در راستای چنین نگرشی بود که گسترش روند خشونت در سوریه مربوط به مارس ۲۰۱۱ می‌باشد. در این مقطع زمانی تحولات سیاسی در تونس و مصر شکل گرفته بود. تظاهرات سیاسی علیه حکومت بشار اسد در ۱۶ مارس ۲۰۱۱ یعنی یک ماه پس از سقوط حسنی مبارک انجام گرفت. این تظاهرات با واکنش نیروی پلیس همراه شد.

در این فرایند تعدادی از نیروهای جامعه مدنی بازداشت شدند. شعار اصلی تظاهرکنندگان در ۱۶ مارس ۲۰۱۱، بازگرداندن «کرامت» به مردم سوریه بود. بحران در سوریه مطلوبیت‌های راهبردی اسرائیل را افزایش می‌داد. بازداشت گروه‌های اجتماعی تظاهرکننده منجر به تشدید مطالبات سیاسی گروه‌های اعتراضی در سوریه گردید. تظاهرات جدید در روز جمعه ۱۸ مارس در شهرهای دمشق، درعا، حمص و بانباس انجام گرفت. تظاهرکنندگان شعار «جمعه کرامت» را به‌عنوان مفهوم انسجام‌بخش نیروهای اجتماعی برای مقابله با حکومت بشار اسد به‌کار گرفتند.

از این مقطع زمانی به بعد، تظاهرات علیه دولت بشار اسد از یک‌سو ماهیت اسلامی‌تر و از طرف دیگر ماهیت رادیکال‌تر پیدا می‌کرد. ارزیابی بحران سوریه نشان

می‌دهد که تصاعد بحران در کشورهای خاورمیانه ترکیبی از پیوند نیروهای اجتماعی و بین‌المللی می‌باشد. اسرائیل در محیط‌هایی به ایفای نقش سیاسی و امنیتی مبادرت نموده که زمینه‌های تاریخی جدال سیاسی و امنیتی در آن وجود داشته است. تصاعد بحران یکی از راهکارهای امنیتی اسرائیل برای کم‌اثرسازی موج بیداری اسلامی در محیط سیاسی و امنیتی خاورمیانه محسوب می‌شود (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

حمایت از گروه‌های سیاسی و تظاهرکنندگان شهر درعا، عامل تشدید مطالبات سیاسی در سوریه محسوب می‌شود. درعا شهری با مساحت متوسط نزدیک رود یرموک در مرز سوریه و لبنان می‌باشد. طبیعی است که تضادهای ایران و عربستان آثار خود را در حوزه مرزی لبنان و سوریه می‌تواند منعکس نماید. مردم درعا نسبت به بی‌رحمی سرویس‌های امنیتی دولتی که حتی فراتر از استانداردهای سوری بود اعتراض کردند. مأموران پلیس مخفی که تحت فرمان ژنرال آتف نجیب، پسرخاله بشار اسد بودند، نقش قابل توجهی در گسترش تضادهای جامعه و حکومت ایفا نمودند.

۲-۳. تأثیر نیروهای آشوب‌ساز سوریه بر شرایط عدم اطمینان در خاورمیانه

تهییج نیروهای آشوب‌ساز در سوریه را باید یکی از سازوکارهای راهبردی بازیگران منطقه‌ای از جمله عربستان، ترکیه و اسرائیل در سوریه دانست. درگیری گروه‌های شهروندی و نیروهای جامعه مدنی با حکومت تحت تأثیر نیروی مداخله‌گر منطقه‌ای و بین‌المللی نیز قرار گرفت. زمانی که تعداد بازیگران افزایش یابد، طبیعی است که زمینه برای گسترش بحران نیز ایجاد خواهد شد. به این ترتیب، اعتراضات سیاسی درعا نشانه نارضایتی همه مخالفان سوری علیه رژیم اسد بود. در زمان محدودی، تظاهرات سیاسی به سراسر کشور تسری پیدا کرد. در این دوران شاهد اعتراضات هفتگی از تظاهرات یکپارچه گروه‌های اجتماعی بوده‌ایم (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۶۲).

گروه‌هایی که به گونه‌ای تدریجی رادیکال گردیدند، بخش قابل توجهی از تظاهرات بعد از نماز جمعه، زمانی که نمازگزاران از مساجد خارج می‌شدند، هم‌زمان تظاهرات در شهرهای مختلف برپا می‌شد. ادبیات منتشرشده از سوی مراکز دیده‌بان حقوق

بشر عموماً براساس راهبرد و سازوکارهای مدیریت نهادهای بین‌المللی برای حاشیه‌ای‌سازی نیروی مقاومت در منطقه انجام گرفته است. این‌گونه مراکز در گزارشات خود تحت تأثیر گروه‌های مداخله‌گر منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته و بر این موضوع تأکید داشتند که: «حکومت از طریق خشونت شدید، تیراندازی از پشت‌بام‌ها و جمع کردن تظاهرکنندگان از خیابان‌ها و انتقال آنها به زندان‌های مخفی نسبت به تظاهرات واکنش نشان می‌داد. شنبه‌ها، مراسم خاک‌سپاری شهدایی بود که در نتیجه اعتراضات بیشتر به واسطه حکومت کشته می‌شدند، بود. در پایان آوریل حکومت بشاراسد تلاش نمود تا روند اعتراضات هفتگی را از بین ببرد و با نمایش خشونت قابلیت بازدارنده خود را دوباره احیا نماید. روند فوق را از طریق محاصره درعا، قطع آب و برق، اجرای جست‌وجوی خانه به خانه و تیراندازی به هر کسی که به خیابان‌ها آمده بود دنبال نمود» (Human Rights Watch, 2011: 4). درعا متحمل صدمات زیادی شد اما عقب‌نشینی نکرد. بقیه کشور هم وحشت زده نشد و تظاهرات بی‌وقفه ادامه پیدا کرد. اگر چه در سوریه اسد کنترل بزرگ‌ترین شهرها از جمله دمشق را در اختیار داشت و آرامشی نسبی را برقرار نموده بود اما روند فوق منجر به تشدید تضادهای سیاسی گردید. کاربرد خشونت سیاسی توسط حکومت بشار اسد، بهترین فرصت را برای بازیگران منطقه‌ای مداخله‌گر در سوریه و قدرت‌های بزرگ از جمله: آمریکا، فرانسه و انگلستان به‌وجود آورد تا زمینه‌های لازم برای تشدید بحران و گسترش خشونت در سوریه به‌وجود آورند. در این فرایند، به تدریج مناطق مختلفی از کنترل حکومت خارج شدند. بخشی از چنین اقداماتی تحت تأثیر سازوکارهای امنیتی بازیگران منطقه‌ای بوده است که درصدد برهم زدن موازنه منطقه‌ای علیه ایران بوده‌اند. در این فرایند، «حما»، چهارمین شهر بزرگ سوریه و «حمص»، سومین شهر بزرگ، استقلال بی‌سابقه‌ای را از حکومت اسد به نمایش گذاشتند. برخی از منابع خبری به‌ویژه نهادهای حقوق بشر منتقد حکومت بشاراسد بر این اعتقادند که تا سپتامبر ۲۰۱۱، در حدود ۲۶۹۰۰ نفر کشته شده بودند و ده‌ها هزار نفر هم مفقود شدند (یوسفی، ۱۳۹۰: ۴۵). خشونت و رقابت سیاسی را باید

به‌عنوان دو مؤلفه بنیادین تأثیرگذار در بحران‌های اجتماعی خاورمیانه از جمله سوریه دانست. گسترش بحران در خاورمیانه را باید در زمره عوامل شکل‌گیری تضادهای منطقه‌ای دانست. بازیگرانی که درصدد تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای باشند، از چنین سازوکارهایی برای گسترش بحران استفاده می‌کنند. چالشگری منطقه‌ای از طریق ابزارهای مستقیم و غیرمستقیم از طریق بازیگران منطقه‌ای مداخله‌گرا را باید یکی از شاخص‌های اصلی چنین فرایندی در محیط امنیتی دانست. گسترش بحران بحران جدیدی را ایجاد می‌کند. در چنین شرایطی، اگر نظام سیاسی قادر به مدیریت بحران‌های اجتماعی نباشد، زمینه برای تبدیل چنین تضادهایی به خشونت ساختاری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Haarets, 2012: 4).

نظریه پردازان خشونت و ثبات سیاسی بر این اعتقادند که هرگاه نشانه‌هایی از بحران در حوزه‌های مختلف جغرافیایی شکل گیرد، هرگونه عقب‌نشینی حکومت منجر به تشدید بحران می‌گردد. به همین دلیل است که: «خشونت شهر درعا موجب شد که دولت سوریه هیئتی را برای آرام‌سازی مردم اعزام نماید. این هیئت وظیفه داشت تا به مردم توصیه نماید که اگر تظاهرات را متوقف نمایند، در آن شرایط امکان آزادی دستگیرشدگان فراهم می‌گردد. مردم خواستار آزادی زندانیان سیاسی، بازخواست از مسئولین محلی درباره کاربرد خشونت علیه گروه‌های معترض و همچنین ایجاد فضای باز سیاسی و اصلاحات فراگیر شدند.

در این فرایند، گروهی از معترضین در صدد برآمدند تا فرایند رادیکالیزه‌سازی مطالبات اجتماعی را فراهم سازند. از جمله اقدامات آنها باید به آتش زدن مقر حزب بعث، اداره دادگستری، چند اداره دولتی، ماشین‌های دولتی، دفاتر شبکه مخابراتی و تلفن‌های موبایل «سیر یا تل» که متعلق به «رامی مخلوف» پسردایی بشاراسد بوده است اشاره نمود. چنین اقدامی زمینه تصاعد خشونت در سوریه را به وجود آورد. کارگزاران رژیم صهیونیستی در این فرایند نقش مؤثری ایفا نموده‌اند. مقامات سوریه به این جمع‌بندی رسیدند که هرگونه انعطاف‌پذیری منجر به تشدید بحران سیاسی و

امنیتی می‌گردد. در این شرایط، آنان از الگوهای خشونت‌آمیز بیشتری برای مقابله با گروه‌های اعتراضی بهره گرفته‌اند». (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۰۹)

۴-۲. تأثیر گروه‌های رادیکالیزه‌شده سوریه بر شرایط عدم اطمینان در خاورمیانه

در فرایند گسترش خشونت در سوریه، می‌توان نشانه‌هایی از جایگاه‌یابی گروه‌های اسلامی را مورد ملاحظه قرار داد. مساجد در مناطق آشوب‌زده به پایگاه گروه‌های اعتراضی برای آغاز تظاهرات تبدیل گردید. گروه‌های اخوان‌المسلمین در سوریه اصلی‌ترین دشمن حکومت محسوب می‌شدند. گروه‌هایی که منشأ سیاسی و اجتماعی آنان در مصر بوده است، به‌گونه‌ای تدریجی با سرویس‌های امنیتی عربستان پیوند برقرار نموده‌اند. عربستان حامی گروه‌هایی بود که از هویت اسلامی برای مقابله با حکومت بشار اسد و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در منطقه حمایت به‌عمل می‌آورد. بی‌ثباتی سیاسی و خشونت در سوریه، زمینه‌های تصاعد بحران و همچنین شکل‌گیری وضعیت عدم اطمینان را امکان‌پذیر ساخته است. گروه‌های معترض دارای رویکرد سیاسی رادیکال بوده و به‌گونه‌ای تدریجی از ابزارهای نظامی و سلاح نیمه‌گرم برای مقابله با حکومت بهره گرفته‌اند. ترکیه و عربستان را باید به‌عنوان دو کشور منطقه‌ای دانست که به‌عنوان بازیگر رابط تلاش داشته‌اند تا تسلیحات مورد نظر آمریکا و کشورهای اروپایی را در اختیار گروه‌های معترض قرار دهند. تحولات سوریه نشان داد که خشونت دولتی زمینه‌های لازم برای رادیکالیزه شدن گروه‌های سیاسی داخلی و الحاق آنان به جهان غرب را اجتناب‌ناپذیر ساخت. چنین فرایندی را باید به‌عنوان زمینه‌ای در جهت گسترش تهدیدات راهبردی علیه ایران دانست (شحاته و وحید، ۱۳۹۰: ۴۷).

۴-۵. تأثیر فرسایش مرحله‌ای ساختار قدرت سیاسی سوریه بر شرایط عدم اطمینان

بازیگران منطقه‌ای مقابله‌گرا با نظم منطقه‌ای اسلام‌هویی، تلاش داشتند تا زمینه گسترش بحران در خاورمیانه را فراهم آورند. چنین اقدامی را باید به‌عنوان تلاش سازمان‌یافته برای کنترل ساختار اقتدار سیاسی در سوریه دانست. شکل‌بندی قدرت در نظام سیاسی را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر در گسترش بحران‌های

منطقه‌ای و خشونت سازمان‌یافته دانست. اگر نظام سیاسی بتواند از سازوکارهای مدیریت بحران و کنترل خشونت استفاده نماید، در آن شرایط امکان کنترل منازعه و شدت خشونت وجود خواهد داشت. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که دلیل فرسایش تدریجی و گسترش قدرت گروه‌های مخالف در روند مقابله با حکومت بشار اسد چیست؟ چه عوامل و نیروهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در فرایند فرسایش نظام‌های سیاسی کشورهای مختلف اثرگذار می‌باشد؟ دربارهٔ زمینه‌ها و عوامل شتاب‌دهنده به چنین فرایندی رویکردهای مختلفی وجود دارد. رژیم صهیونیستی تلاش نمود تا زمینهٔ گسترش بحران در سوریه به‌عنوان محور اصلی جبههٔ مقاومت در قرن ۲۱ را فراهم سازد.

پاسخ به این سؤال با در نظر گرفتن ماهیت بنیادی و اساسی حکومت بعثی در سوریه امکان‌پذیر است. در طی ۴ دهه‌ای که نظام سیاسی سوریه سپری کرده، ناآرامی‌های داخلی وجود داشته است. به هر حال، پیش از دورهٔ خاندان اسد بی‌ثباتی امری عادی تلقی می‌شد. از دورهٔ استقلال در سال ۱۹۴۵ تا نوامبر ۱۹۷۰ زمانی که حافظ اسد قدرت را به‌دست گرفت، سوریه در فرایند ناآرامی سیاسی دائمی درگیر بوده است. تنها در سال ۱۹۴۹، کشور در طی یک دورهٔ هشت ماهه شاهد سه کودتای نظامی مختلف بوده است. شکل بندی قدرت و امنیت در مصر و سوریه با یکدیگر متفاوت است. اگرچه در هر دو کشور گروه‌های اخوان المسلمین از جایگاه و نقش محوری در روند امنیت‌سازی برخوردارند، اما آنان از الگوهای کاملاً متفاوتی در روند کنش سیاسی بهره می‌گیرند. قدرت‌سازی در سوریه تابعی از سازوکارهای خشونت‌آمیز می‌باشد. هرچند که در مصر نیز ارتش از چنین ابزارهایی برای مقابله با اخوان المسلمین بهره گرفت. ارتش از خشونت علیه گروه‌های بنیادگرا در مصر استفاده نمود. ماهیت کنش نظامیان در سوریه و مصر نسبتاً مشابهت دارد. کودتا در مصر علیه محمد مرسی موقعیت بشار اسد را در جهان اسلام و خاورمیانه ارتقاء داد (Lake, 2011: 7). قیام در مصر نشان‌دهنده پایان یک دوره طولانی بود که در سوریه تحت رهبری خاندان اسد، ثبات و قدرت را نشان داد و به این ترتیب قادر

شد نقشی فعال و حتی مرکزی در محیط‌های اضطرابی ایفا کند؛ در لبنان در برابر اسرائیل و در فلسطین و مناطق عراق. سوریه ناگهان خود را غرق در واقعیت بی‌ثباتی و عدم قطعیت یافت که به یک منازعه احیاء شده برای سوریه تبدیل شد؛ هم منازعه داخلی برای کنترل بر کشور و هم تلاش توسط نیروهای منطقه‌ای بیرونی برای گسترش نفوذ، از یک طرف به رهبری ایران و حزب‌الله و از طرف دیگر توسط نمایندگان سنی و عرب دربرگیرنده کشورهای میانه‌رو از قبیل عربستان سعودی، قطر و ترکیه. چنین وضعیتی باعث بازگشت سوریه به دهه‌های اولش شد که ویژگی‌های آن ضعف دیپلماتیک، بی‌ثباتی سیاسی، شورش‌های حکومتی و مهم‌تر از آن دخالت خارجی در آموزش بود.

این واقعیت که کشورهای منطقه از ابزارهای متنوعی برای مقابله با جبهه مقاومت بهره گرفته، پوشیده نمی‌باشد. این امر نشان می‌دهد که سوریه از زمان آغاز قیام علیه بشار اسد با انبوهی از معضلات پیچیده مواجه گردیده است. در این فرآیند، اسد اطمینان خاطر داد تا آرامش کامل را در امتداد مرز مشترک در تپه‌های جولان حفظ کند و حتی در جلوگیری از هرگونه واکنش به اقدامات اسرائیل علیه آن برای مثال بمباران راکتور هسته‌ای سوریه در سپتامبر ۲۰۰۷ که به ساختار تهاجمی تل‌آویو نسبت داده شد، محدودیت نشان داد (Levy, 2011: 24).

چنین محدودیتی از واکنشی که می‌توانست به وخامت بین کشورها و نهایتاً منازعه مستقیم ولی نه یک جنگ تمام‌عیار منجر شود، جلوگیری کرد. حقیقت این است که سقوط بشار می‌تواند عناصر ملهم از القاعده را توانمند سازد تا خودشان را در امتداد مرز سوریه با اسرائیل در تپه‌های جولان مستقر کند، منطقه را به آینه‌ای از شبه جزیره سینا تبدیل کنند، منطقه‌ای که فاقد کنترل مرکزی است که به‌عنوان بستری مناسب برای سازمان‌های تروریستی عمل می‌کند. افزون‌بر این، اسرائیل نگران جریان سلاح‌های پیشرفته سوریه حتی سلاح‌های متعارف است که به‌دست حزب‌الله و گروه‌های تروریستی بیفتد و نظام حکومتی در سوریه فروپاشد. فرایندهایی که تل‌آویو در مقابله با بازیگران منطقه‌ای مورد استفاده قرار می‌دهد، در راستای تغییر در

موازنه منطقه‌ای محسوب می‌شود. تضعیف حکومت بشاراسد را باید در راستای بازآفرینی موازنه جدید در منطقه دانست. تحقق این امر از طریق رادیکالیزه شدن منازعه و رقابت‌های سیاسی انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر، اگر سازوکارهای کنش بازیگران منطقه‌ای معطوف به تحقق اهداف خاصی همانند تغییر در موازنه منطقه‌ای باشد، تحقق آن از طریق اقداماتی انجام می‌گیرد که نشانه‌هایی از گسترش منازعه، رادیکالیزه شدن بحران و تبدیل بحران سیاسی به هویتی را منعکس می‌سازد.

۳. تأثیر عوامل تاریخی و راهبردی رویارویی اسرائیل با سوریه بر رادیکالیزه شدن خاورمیانه

تاریخ دولت سوریه از همان نخستین روزها و مسلماً از زمانی که در آوریل ۱۹۴۶ استقلال خود را کسب کرد، با مشخصه نزاع‌های طولانی بر سر هویت، جهت‌گیری، کنترل و حتی واقعیت وجودیش توصیف شده است. ریشه‌های این منازعه که ادبیات دانشگاهی به آن «برچسب منازعه برای سوریه» زده‌اند، در مقیاس بزرگ‌تر در منابع ضعف بیرونی و داخلی سوریه از جمله ضعف نهاد دولت که برای رهبران سوریه تشکیل و حفظ یک حکومت مرکزی قادر به اعمال اقتدار بر شهروندان سوریه را مشکل ساخته است، مشاهده شد (باقری دولت‌آبادی و منفرد، ۱۳۸۸: ۴۷).

شکاف عمیق در جامعه سوریه در زمینه‌های اجتماعی، مذهبی، ناحیه‌ای، اجتماعی، اقتصادی و حتی ایدئولوژیکی، شکاف فزاینده میان مراکز شهری و نواحی روستایی و حاشیه‌ای، و فراتر از آن، دولت‌های سوریه را وادار کرد بر موضوعات داخلی سوریه تمرکز کنند، و توانایی آنها را برای ایفای نقش مرکزی در صحنه منطقه‌ای از جمله منازعه با اسرائیل انکار کنند. با این حال، ظهور قدرت حزب بعث در مارس ۱۹۶۳ تا حدی باعث تغییر در این وضعیت شد، طوری که سیاست رادیکال دمشق نیز به اوج‌گیری در منازعه اسرائیل سوریه انجامید.

۱-۳. رویارویی اسرائیل و سوریه در جنگ ۱۹۶۷

رویارویی اسرائیل و سوریه در جنگ ۱۹۶۷ سرانجام به منازعه منطقه‌ای کامل، جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ تبدیل شد. بی‌تردید، قبل و طی جنگ، تصمیم‌گیران رژیم

صهیونیستی، سوریه را به عنوان تهدید نظامی تلقی نکردند. در حالی که مقابله با سوریه در عصر جدید به عنوان محور جدال علیه جبهه مقاومت تلقی می‌شود. ظهور حافظ اسد در دمشق در نوامبر ۱۹۷۰ بر تغییر بنیادین در واقعیت سوریه تأثیر گذاشت و به ظاهر منازعه برای سوریه را به ارمغان آورد. اسد برای سوریه ثبات سیاسی آورد که هرگز ندیده بود و قادر شد سوریه را به قدرت قوی منطقه‌ای تبدیل کند و سایه خود را بر محیط پیرامونش بیندازد (عطایی، ۱۳۹۰: ۴۱).

۲-۳. رویارویی اسرائیل و سوریه در جنگ ۱۹۷۳

در زمان اسد، سوریه از یک دولت منفعل و ضعیف به یک بازیگر مرکزی در منازعه اعراب - اسرائیل تبدیل شد. بی‌تردید به استثنای جنگ رمضان که ابتکار مشترک مصر و سوریه برای انجام اقدامات پیشگیرانه در برابر اسرائیل بود، در سایر موارد گروه‌های امنیت محور تل‌آویو از الگوی کنش تهاجمی بهره می‌گرفتند. در این فرایند، دمشق اطمینان خاطر داد و بر این موضوع تأکید داشت که اسرائیل درسی که از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ گرفته بود، باید در ذهنیت تاریخی خود حفظ نماید.

در این دوران، سوریه تلاش داشت تا آرامش مطلق را در جبهه تپه‌های جولان حفظ کند. حتی منازعه میان دو کشور در لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ ناشی از ابتکار سوریه نبود، بلکه کارگزاران رژیم صهیونیستی بودند که این منازعه را آغاز کردند تا سوریه را از لبنان بیرون کنند. سوریه در آن زمان از هرگونه مواجهه با رژیم صهیونیستی پرهیز کرد و برای پیشبرد منافعش از سازوکارهای غیرمستقیم بهره گرفت (لی‌نور، ۱۳۸۰: ۳۵). فروپاشی اتحاد شوروی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ شروع شد، منجر به تغییر در الگوهای رفتاری اسرائیل در منطقه گردید. افزون‌بر آن، حافظ اسد گزینه پیوستن به فرایند صلح خاورمیانه را انتخاب کرد که در اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و شروع به انجام مذاکرات مستقیم با نمایندگان تل‌آویو با هدف رسیدن به یک توافق صلح کرد. بی‌تردید، آمادگی اسد برای رسیدن به توافق با تل‌آویو محدود بود، طوری که او و همچنین اسرائیل خطوط قرمزی را اعلام کردند که در نهایت در تلاش برای رسیدن به توافق صلح شکست خوردند.

۳-۳. رویارویی اسرائیل و سوریه در دوران بعد از حافظ اسد

بعد از مرگ حافظ اسد در ژوئن ۲۰۰۰، پسرش بشار به قدرت رسید که تردیدهایی را در میان بسیاری در سوریه و خارج در خصوص توانایی‌اش برای پر کردن کفش‌های بزرگ پدرش مطرح شد. با این حال، در طول سال‌ها به نظر می‌رسید که بشار تلاش کرده است موضعش را درون و خارج سوریه تثبیت کند. روی هم رفته، بشار به پیروی از سیاست‌های پدرش در خصوص رژیم صهیونیستی ادامه داد، ولو با احتیاط بسیار کمتر و قضاوت‌های خوبی که از پدرش به ارث رسیده بود (Miller, 2011: 71). بشار اسد به تعهداتش برای فرایند صلح با تل‌آویو ادامه داد و حتی می‌خواست با قراردادهای مربوط به صلح از قبیل آنچه با حکومت اولمرت در اوایل ۲۰۰۸ منعقد کرد، با اسرائیل تعامل برقرار کند. او همچنین اطمینان خاطر داد از منازعه مستقیم با اسرائیل اجتناب کند و به حفظ آرامش در مرز مشترک در تپه‌های جولان ادامه بدهد. در همان زمان، او روابطش را با ایران و حزب‌الله به‌طور چشم‌گیری گسترش داد. تصمیم بشار برای ساخت راکتور هسته‌ای در دیرالزور در شمال سوریه با کمک کره شمالی نشان داد که او بلوغ سیاسی نداشت، بی‌گمان بعد از ویرانی راکتور هسته‌ای توسط جنگنده‌های اسرائیل در سپتامبر ۲۰۰۷ بشار اسد از انتقام علیه نیروهای مهاجم تل‌آویو به دلیل ضرورت‌های تاکتیکی صرف‌نظر کرد (Byman, 2011: 17).

۳-۴. رویارویی اسرائیل و سوریه در روند بحران اجتماعی سوریه

یکی از کارویژه‌های اصلی اسرائیل را باید مقابله با روند بیداری اسلامی در محیط منطقه‌ای دانست. در روند بیداری اسلامی، تحولات سیاسی و امنیتی مصر در مقایسه با سوریه، فرایند آرامی را سپری می‌کرد. این تفاوت ناشی از این واقعیت است که دولت و جامعه در مصر به‌خوبی با هم پیوند خورده بودند. به‌طوری که یک اتحاد منسجم را شکل داده بودند. در مقابل، دولت سوریه در رأس جامعه‌ای ناهمگون قرار داشت که معرف شکاف‌های فرهنگی، اجتماعی، هنجاری و ساختاری عمیقی بوده است. کودتای ژنرال السیسی در مصر نقطه عطف چنین فرایندی محسوب می‌شود.

در هر جامعه‌ای که تفاوت‌های هنجاری بیشتری وجود داشته باشد، طبیعی است که زمینه برای گسترش بحران نیز وجود خواهد داشت. به‌طور کلی، بحران‌های سیاسی و امنیتی را باید انعکاس تضادهای اجتماعی فزاینده دانست. با روی کار آمدن باراک اوباما در ژانویه ۲۰۰۹، جدال آمریکا علیه سوریه گسترش بیشتری پیدا کرد. مقابله با حکومت‌های اقتدارگرا در خاورمیانه را باید یکی از شاخص‌های اصلی سیاست منطقه‌ای آمریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما دانست. (Zisser, 2009: 111)

بی‌شک، روی کار آمدن خاندان اسد ثبات را برای سوریه به ارمغان آورد. اگر چه این دستاورد تاوان سنگینی برای امنیت و ثبات اجتماعی به همراه داشته است. در اینجا هیچ نمونه‌ای واضح‌تر از حوادث سال ۱۹۸۲ در توصیف این مسئله وجود ندارد، سالی که حکومت به‌طور گسترده علیه گروه‌های اخوان المسلمین که شورش را در شهر حما سازماندهی کرده بودند، مقابله کرد. در جریان یک اقدام موفقیت‌آمیز شورش سرکوب شد و حافظ اسد مرتکب یکی از بدترین فجایع در تاریخ جدید جهان عرب شد. در آن مقطع زمانی حافظ اسد از جایگاه کارزماتیک در برخورد با گروه‌های مخالف برخوردار بوده است. به همین دلیل است که سرکوب گسترده شورش اخوان المسلمین در حما واکنش سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌ای نداشت (Kifner, 1982: 25). اسرائیل تلاش دارد تا اعتبار راهبردی ارتش در افکار عمومی سوریه را کاهش داده و از آن به‌عنوان نیروی تهاجمی در برابر گروه‌های اجتماعی یاد نماید. اگرچه درگیری و رویارویی ارتش در حما، برجسته‌ترین ویژگی نظام سیاسی سوریه که همان «مشت آهنین دولت» بود را آشکار ساخت. پیش از حمله به عراق در مارس ۲۰۰۳، صدام حسین به‌عنوان وحشی‌ترین دیکتاتور در جهان عرب تلقی می‌شد.

حافظ اسد نیز در افکار عمومی جهان عرب به عنوان رهبری خشن تلقی می‌شد که مشروعیت خود را در مقابله با رژیم صهیونیستی به‌دست آورده است. به لحاظ شخصیتی نیز حافظ اسد و بشار اسد دارای روحیات کاملاً متفاوتی با صدام حسین و رهبران حزب بعث در عراق بودند. برخی از نظریه پردازان غربی بر این اعتقادند که

ظاهراً تفاوت بین آنها ناشی از این بوده که صدام از شکنجه کردن و قتل عام مردم لذت می‌برد اما حافظ اسد این اقدام را کاملاً به‌عنوان ضرورت امنیتی و در شرایط اضطرار مورد استفاده قرار داده است. ساختار قدرت سیاسی سوریه در دوران بشار اسد مشابهت‌های زیادی با نظام سیاسی و اجتماعی کشور در دوران حافظ اسد دارد. ارتش نقش محوری در معادله قدرت ایفا می‌نماید. نقش ارتش در ساختار سیاسی سوریه ماهیت نهادینه شده پیدا کرده است. بنابراین اگر بشار اسد نیز از الگوها و سازوکارهای مسالمت آمیز بهره‌گیری نماید، نظامیان با نامبرده مخالفت خواهند داشت. این مسئله غیرممکن است که ثبات و طول عمر دوره اسد را بدون توجه به کلیت خودکامه نظام سیاسی و همچنین توانایی آن در مهار همه اقدامات سیاسی مستقل از طریق اعمال سرکوب خشونت‌آمیز توصیف کرد.

به هر حال، نمونه یک حکومت خودکامه موفق آن است که اگر می‌خواهد که ثبات را برای جامعه‌ای که عمیقاً دچار شکاف است به ارمغان آورد، می‌بایست خشونت را منطقی و عادی جلوه دهد. در سوریه، حزب بعث این شرایط را فراهم ساخت. نظام سیاسی سوریه با دو ویژگی دولت تک‌حزبی و اقتدارگرایی ساختاری یادآور دوران طلایی جنگ سرد است. حزب بعث مثل احزاب کمونیست اروپای شرقی دوران گذشته، تنها سازمان سیاسی قانونی در کشور است. در حالیکه نظام اجتماعی در کشورهای جهان عرب بویژه در سوریه با شکاف‌های گسترده‌ای همراه گردیده است. (عطایی، ۱۳۹۰: ۲)

۴. تأثیر عوامل اجتماعی و ساختاری سوریه بر رادیکالیزه شدن خاورمیانه

یکی دیگر از اهداف بازیگران منطقه‌ای را باید بی‌اعتباری کارآمدی و مشروعیت ساختار سیاسی سوریه و نهادهای مرتبط با آن دانست. مشروعیت حزب بعث در دوران حافظ اسد تابعی از ضرورت‌های ساختار دوقطبی نیز محسوب می‌شد. شکل بندی قدرت و امنیت در کشورهای مختلف براساس ویژگی‌های ساختار نظام بین الملل تبیین می‌گردد. حزب بعث از پیشگامان جنبش توده‌گرای پان‌عربی است و به یقین ارزش‌های بعثی‌ها متفاوت از رفتار و عملکرد رژیم است. بعثی‌ها به‌عنوان

ناسیونالیست‌های تندرویی هستند که ارزش‌های واقعی‌شان بر اتحاد جهان عرب و دشمنی با امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم تأکید دارد. به‌طور مثال، سیاست‌های بعضی‌ها فضا را برای انحراف از این واقعیت که خانواده هیئت حاکمه و نزدیک‌ترین وابستگانش از اعضای گروه مذهبی علوی که تنها ۱۰ تا ۱۲ درصد جمعیت را شامل می‌شوند، فراهم آورد (Van Dam, 1996: 16).

به لحاظ تاریخی، جامعه علوی که نسبتشان به اکثریت، ۱ به ۵ است به‌واسطه نقش سیاسی و الگوی کنش اکثریت گروه‌های سنی در سوریه تحقیر شده‌اند. در چنین فرایندی، نظام سیاسی دائماً در وضعیت شکننده‌ای قرار داشته است. به این دلیل که اقلیت شیعه از آن به‌عنوان ابزاری در راستای تسلط بر اکثریت سنی استفاده می‌نماید. ایدئولوژی بعضی اجازه می‌دهد که خاندان اسد چنین ادعاهایی را رد کند. با این استدلال که حزب بعث نماینده و معرف وفاداری و حمایت از ارزش‌های مشترک عربی است.

روندهای تحول سیاسی سوریه بیانگر آن است که گروه‌های بعضی همواره نقش موثری در شکل‌بندی قدرت ایفا نموده‌اند. چنین نیروهایی را باید به عنوان بخشی از پشتوانه فرهنگی و اجتماعی کشورهای جهان عرب دانست. در دهه ۱۹۶۰، پان عربیسم به عنوان نماد ناسیونالیسم سیاسی جهان عرب در مقابله با اسرائیل تلقی می‌شد. براساس چنین رویکردی، اسرائیل و ناسیونالیسم ایرانی به مثابه دشمن سرسخت همه جهان عرب است. به هر حال، کارویژه اولیه حزب بعث این است که اعضای هیئت حاکمه در فعالیت‌های سیاسی را حفظ نماید. در شرایطی که ایدئولوژی ناکارآمد است دیگر ابزارهای کنترل سودمند و مؤثر است.

حضور و عملکرد هم‌زمان نیروهای امنیتی، اقتدار حزب بعث را تقویت می‌کند. ارتشاء و تزلزل این نیروها به خصوص در حوزه تجارت همه ابعاد زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. در سال‌های دهه ۱۹۹۰ و بعد از آن شاهد تحول در شکل‌بندی ساختار قدرت و همچنین اولویت‌های جدید در نظام سیاسی سوریه می‌باشیم. حکومت در صدد جذب سرمایه‌های خارجی بوده و اصلاحات محدودی

را در جهت گسترش «بخش خصوصی» به انجام رسانده است. (عطایی، ۱۳۹۰: ۱)

باید توجه داشت که گروه‌های اقتدارگرا در ساختار سیاسی سوریه که موقعیتشان را از روابط سیاسی شان به دست آورده‌اند بر حوزه اقتصاد تسلط دارند. این افراد نه به صورت اتفاقی بلکه به دلیل روابط خانوادگی که با مرکزیت قدرت سیاسی دارا می‌باشند، رهبری بلامنزعی را در ساختار سیاسی سوریه به دست آورده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به رامی مخلوف اشاره داشت. فردی که به زعم فقدان پست رسمی حکومتی یکی از ترسناک‌ترین افراد در سوریه است. مخلوف سهام بسیاری از شرکت‌های خصوصی مهم را در کشور در اختیار دارد. اتصال مخلوف به سیستم قهرآمیز دولتی به این معنی است که سهمش از تجارت همواره سهم عمده و تعیین‌کننده‌ای است. افکار عمومی در سوریه کاملاً می‌دانند که مخلوف به واسطه ارتباطش با سیستم دولتی در حد غول اقتصادی ارتقاء یافته و صرفاً شهروندی غیردولتی نیست (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۵). رسانه‌های اجتماعی در کشورهای منطقه‌ای نقش مؤثری برای برجسته‌سازی گروه‌های ذی نفوذ در معادله قدرت سوریه ایفا نمودند. در جریان ناآرامی‌های ۲۰۱۱، تظاهرکنندگان مکرراً شعارهایی را علیه مخلوف سر دادند و بسیاری از دفاتر اقتصادی و نمایندگی‌های نامبرده در حوزه ارتباطات از جمله «سیراتل» (کمپانی تلفن که تحت کنترل مخلوف بود) را آتش زدند. رسانه‌های ترکیه، عربستان و اسرائیل در این فرایند تلاش داشتند تا اعتبار سیاسی و ساختاری حکومت سوریه را برای مشروعیت بخشیدن به گروه‌های آشوب‌ساز، کاهش دهند.

شورش‌های سیاسی علیه حکومت و ساختار قدرت در کشورهای اقتدارگرا به عنوان اولین گام در روند کنش سیاسی تلقی می‌گردد. به همین دلیل است که گروه‌های اجتماعی مخالف دولت بشار اسد در صدد برآمدند تا زمینه‌های لازم برای مقابله با عناصری همانند «رامی مخلوف» و «ماهر اسد» را به عنوان اولین درخواست سیاسی خود مطرح نمایند. حضور مخلوف در جریان شورش‌های ۲۰۱۱ حاکی از آن است که بسیاری از کشورهای منطقه‌ای تلاش دارند تا بی‌اعتبارسازی دولت سوریه

را در قالب اعتراضات اجتماعی علیه گروه‌های ذینفوذ خانوادگی در ساختار سیاسی سوریه منعکس نماید. کنث پولاک درباره نقش کشورهای منطقه‌ای در تحولات سوریه بر این موضوع تأکید دارد که: «اگرچه مدل رفتار تل‌آویو در برخورد با تحولات سوریه پیچیده می‌باشد، اما واقعیت آن است که انجام چنین اقداماتی بدون توجه به ابزارها و تاکتیک‌های متنوع در روند رقابت مرحله‌ای و تکاملی به نتیجه مطلوب و مؤثر منجر نمی‌شود. هر کشوری که تلاش داشته باشد تا بر تحولات منطقه‌ای خاورمیانه اثرگذار باشد نیازمند بهره‌گیری از ابزارهای اجتماعی و فعال‌سازی نیروهایی است که اقدام نیابتی را به انجام رسانند (Pullack, 2011: 63).

رسانه‌های عربستان، ترکیه و اسرائیل واکنش مردم سوریه نسبت به این موضوع را به مثابه عدم رضایت جامعه از ساختار سیاسی دانسته‌اند که ماهیت خانوادگی دارد. ادبیات تولیدشده توسط رسانه‌هایی که در آمریکا فعالیت دارند و تحت تأثیر رهیافت‌های تل‌آویو واقع شده‌اند معطوف به آن است که دولت صرفاً ساختاری خانوادگی است و اینکه دولت در لفافه مردم‌گرا بودن ایفای نقش می‌کند. در کنار مخلوف و رئیس‌جمهور، چهار نفر از دیگر اعضای خانواده هسته مرکزی ساختار سیاسی را تشکیل می‌دهند (موسوی، ۱۳۹۰: ۷۳).

۱-۴. مقابله با پشتوانه‌های راهبردی ایران در روند منازعه نامتقارن خاورمیانه

یکی از اهداف راهبردی کشورهای منطقه‌ای را باید مقابله با نیروهای جبهه مقاومت در خاورمیانه دانست. نیروهای جبهه مقاومت عموماً از راهبرد جنگ نامتقارن در مقابله با بازیگرانی فرادست منطقه‌ای و بین‌المللی بهره می‌گیرند. مقاومت حزب‌الله در جنگ ۲۰۰۶ را باید یکی از نشانه‌های اصلی جنگ نامتقارن در برابر رژیم صهیونیستی دانست. مهم‌ترین دغدغه کشورهای منطقه‌ای آن بود که باید حکومت بشاراسد در قالب ادبیات و مفاهیم دموکراتیک دچار بی‌ثباتی و بحران شود. در معادله قدرت خاورمیانه هر بازیگری همانند اسد که از حماس و حزب‌الله حمایت می‌کند، از صلح تحمیلی در برابر اسرائیل امتناع می‌ورزد و دوست نزدیک ایران است، باید با آن مقابله شود. مقابله با سوریه می‌تواند در قالب مفاهیم، ادبیات و

سازوکارهای امنیتی مختلفی انجام پذیرد. یکی از دلایل اصلی رویارویی غیرمستقیم بازیگرانی همانند عربستان، ترکیه و مصر با حکومت بشاراسد آن است که در گذشته سوریه یکی از نمادهای اصلی مقابله با توسعه‌طلبی تل‌آویو در منطقه بوده است. همواره رهبران سیاسی سوریه که در خط مقدم نبرد با اسرائیل قرار داشتند، افکار عمومی سوریه و جهان عرب را علیه تل‌آویو تحریک کرده و با تحریک نیمی از فلسطینی‌ها زمینه تداوم مقاومت در محیط منطقه‌ای را فراهم می‌آوردند. در دوران‌های تاریخی گذشته، اسرائیل تلاش داشت تا از مزیت نسبی نظامی خود علیه کشورهای عرب بهره‌مند شود. در عصر موجود آنان از سازوکارهای کنش نامتقارن بهره می‌گیرند (Ben, 2011: 34).

در شرایط جدید می‌توان نشانه‌هایی از گسترش بحران در محیط منطقه‌ای را مورد ملاحظه قرار داد. هرگاه بحران شکل گیرد، اسرائیل باید رابطه خود را با معادله قدرت در محیط سیاسی خاورمیانه ارتقاء دهد. به همین دلیل است که اسرائیل توانست شکل جدیدی از الگوی کنش نامتقارن در برخورد با بازیگران منطقه‌ای را فراهم سازد. حافظ اسد در ۱۹۷۱ قدرت سیاسی خود در سوریه را تحکیم کرده، از روند فوق درس گرفت و افکار عمومی سوریه را تحت کنترل خود درآورد. گاهی اوقات حافظ اسد به سمت مخالفت با تل‌آویو می‌رفت. در برخی از مقاطع تاریخی نیز نشانه‌هایی از بحران را در محیط داخلی کنترل می‌کرد.

بشار اسد خطرپذیری بیشتری دارد اما او هم مثل پدرش دریافت که درگیری آشکار با رژیم صهیونیستی می‌تواند برای سوریه و رژیمش خطرناک و مصیبت‌بار باشد. روابط بین سوریه و تل‌آویو به واسطه قواعد بسیاری کنترل می‌شود. قواعدی که بیشتر آنها تلویحی اما کاملاً واقعی است. البته در عین حال که دمشق از حماس حمایت می‌کند و میزبان رهبران در خاک سوریه است، محدودیت‌هایی را در ارتباط با فعالیت گروه‌های فلسطینی وضع می‌کند. در چنین شرایطی است که اسرائیل از سازوکارهای محدودسازی قدرت بشاراسد به‌عنوان محور اصلی قدرت مقاومت در خاورمیانه بهره گرفت. در تبیین چنین فرایندی می‌توان به این موضوع

اشاره داشت که سوریه از رویکرد ضدصهیونیستی حزب الله در لبنان حمایت می‌کند، در حالی که تلاش داشته است تا به گونه‌ای تلویحی مانع از تشدید فعالیت‌های ضدصهیونیستی حزب الله شود. اگر چه تغییرات در سوریه می‌تواند حکومت جدید را بر سر کار آورد اما از آنجایی که حکومت جدید هم درکی از این قواعد ظریف ندارد، مجدداً افکار عمومی ضدصهیونیستی نقش بیشتری را نسبت به واقعیت‌های راهبردی ایفا می‌نمایند (Kifner, 2011: 35).

مقامات بازیگران منطقه‌ای از جمله اسرائیل، ترکیه و عربستان بر این امر واقفند که اگر بشار اسد در قدرت باقی بماند، از انگیزه فراگیری برای مقابله با توسعه‌طلبی تل‌آویو در محیط منطقه‌ای برخوردار خواهد بود. مقامات تل‌آویو بر این امر واقفند که بازسازی قدرت سیاسی اسد، مواضع او را در ارتباط با رویارویی تاریخی با تل‌آویو ارتقاء می‌دهد. بنابراین، آنان از سازوکارهایی بهره گرفته‌اند که موقعیت بشار اسد در شرایط منازعه را محدودتر نموده و به این ترتیب مانع از تحقق اهداف راهبردی اسد در گسترش جبهه مقاومت در خاورمیانه شوند.

به این ترتیب، اگر بحران امنیتی سوریه تداوم یابد، امکان داشت که بشار اسد در راستای انحراف خشم عمومی رویکرد ضدصهیونیستی و سیاست‌های مقابله‌جویانه با تل‌آویو را دنبال نماید. پیش از این در می و ژوئن ۲۰۱۱، از آنجایی که ناآرامی‌ها به سراسر سوریه کشیده شد، سازوکارهای مقابله با بحران از طریق ادبیات ضدصهیونیستی مورد استفاده واقع گردید. در حالی که بشار اسد هیچ‌گاه از قابلیت ابزاری خود جهت مقابله با تهدیدات صهیونیستی بهره مناسب و موثری نگرفت.

به همین دلیل است که همواره تهدید اسرائیل بر سر حکومت بشار اسد باقی مانده است. در شرایط موجود حتی بشار اسد تمایل چندانی به مقابله پرشدت علیه تل‌آویو نشان نمی‌دهد. هدف اصلی بشار اسد را باید جلوگیری از ریسک پردامنه برای حفظ ساختار سیاسی دانست. به این ترتیب، شرایطی ایجاد شده است که نشانه‌هایی از بحران و تهدید در محیط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی سوریه مشاهده شده

و آثار آن را می‌توان در ارتباط با گسترش مخاطره‌راهبردی علیه حکومت بشار اسد مشاهده نمود (موسوی، ۱۳۹۰: ۷۳).

۲-۴. گسترش فرآیند آشوب‌سازی منطقه‌ای در خاورمیانه

یکی از نشانه‌های اصلی راهبرد بازیگران منطقه‌ای ضدایران را باید برسازی مقاومت براساس نشانه‌هایی از تهدید، بحران و آشوب دانست. شکل‌گیری چنین فرایندی به مفهوم آن است که هر یک از بازیگران منطقه‌ای تلاش دارند تا موقعیت خود را به گونه‌ای بازسازی نمایند که زمینه لازم برای گسترش مقاومت به وجود آید. گروه‌هایی همانند حماس و حزب‌الله را باید محور اصلی مقاومت در منطقه دانست که از طریق جنگ نامتقارن به مقابله با اهداف تهاجمی اسرائیل مبادرت می‌نمایند.

از زمانی که حماس کنترل غزه را از سال ۲۰۰۶ به دست گرفته، تل‌آویو سعی در کنترل و تضعیف رژیم اسلام‌گرای حماس از طریق ابزارهایی نظیر انزوای دیپلماتیک، فشار اقتصادی و حملات نظامی گاه و بی‌گاه داشته است. در دوران حکومت مبارک، مصر کاملاً در راستای ضدیت با حماس به اسرائیل کمک می‌کرد و همین امر منجر به خشم شدید حماس شد. مصر گذرگاه رفح مرز بین مصر و غزه را به طور کامل بست و با این اقدام بر اسرائیل در جهت ممنوعیت ورود و خروج کالا و مردم به داخل غزه کمک نمود (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

به علاوه، گروه‌های مقاومت در سال‌های اولین دهه قرن ۲۱ تونل گسترده دشواری را بین مصر و غزه حفر کردند. مقامات تل‌آویو در مقابله با چنین وضعیتی ادعا نمودند که ترکیبی از بی‌کفایتی، فساد و جانبداری حکومت مصر مانع از این شده که مصر حفر تونل را تعطیل نماید. به هر حال، اسرائیل دریافت که مصر می‌تواند برای حماس مفید فایده باشد و در نتیجه انتقاداتشان نسبت به مصر را کاهش دادند و بیشتر در جهت اعمال فشار به قاهره برای عملکرد تهاجمی‌ترش گام برداشتند.

در ماه‌های آخر حکومت مبارک، مصر به درخواست تل‌آویو توجه نشان داد و با ایجاد بازرسی در مرزی که فعالیت‌های مخفیانه در امتداد آن گسترش یافته بود، در صدد محدود کردن فرایند تونل‌زنی برآمد. انقلاب در مصر و ناآرامی‌های بقیه نقاط

جهان عرب توازن همواره شکننده این منطقه را با بحران روبه‌رو ساخت. طرفداری از مردم غزه در بین جمعیت مصر در سطح بالایی قرار دارد و مقاومت حماس در برابر اسرائیل هم مورد پذیرش مصری‌ها است (Erlanger, 2011:7).

«رامی خوری» مفسر برجسته در توضیح این وضعیت به این نتیجه رسیده است که «مصری‌ها به دلیل اینکه خودشان را به‌عنوان زندانبان غزه به نمایندگی از تل‌آویو و واشینگتن می‌بیند، این مسئله را بی‌احترامی گسترده‌ای تلقی می‌نمایند. در همین راستا حکومت مصر قبلاً اعلام کرده بود که گذرگاه رفح را باز خواهد کرد و هیچ نوع همکاری در راستای انزوای اقتصادی غزه نخواهد کرد و به‌دنبال این امر نیل الاعربی وزیر خارجه مصر هم در بیاناتی اظهار داشت که «امنیت ملی مصری‌ها و امنیت فلسطینی‌ها در یک راستاست» (Levy, 2011: 25).

اگر فشارها بر روی حماس کاهش یابد و اگر حماس از این موقعیت برای دستیابی به تسلیحات استفاده نماید و نیروهای خود را برای آموزش به نقاط مختلف اعزام کند، تل‌آویو ترغیب به اقدامات یکجانبه خواهد شد. احتمال دارد که عملکرد اسرائیل شامل عملیات‌هایی در داخل و یا نزدیک مصر که در کنار مرز غزه هم واقع شده است شود و ممکن است شمار کشتار رهبران حماس در غزه افزایش یابد. به‌دنبال اقدامات و عملیات‌های یکجانبه تل‌آویو، افکار عمومی در مصر در راستای ضدیت با اسرائیل تحریک می‌شود و فشارها بر روی هر رژیم‌ی که در قاهره بر سر کار آید در جهت کمک بیشتر به حماس افزایش می‌یابد.

پیش از این، در آگوست ۲۰۱۱، در جریان یک اقدام انقلابی خونبار علیه گروه‌های اجتماعی اسرائیل، درگیری گسترده‌ای ایجاد شد. گروه‌های انقلابی غزه از طریق صحرای سینا به مصر نفوذ کردند و به همراه رادیکال‌های سیاسی و ایدئولوژیک مصری، ۸ شهروند اسرائیل را نزدیک شهر توریستی ایلات کشتند. نیروهای اسرائیل در تعقیب تروریست‌ها به صحرای سینا وارد شدند و ۶ نفر از افسران امنیتی مصری را که با نیروهای اسرائیل درگیر شده بودند را کشتند. در واکنش به اقدامات تل‌آویو، جمعیت خشمگین مصری در بیرون سفارت اسرائیل در

مصر تظاهرات کردند و خواستار قطع روابط مصر با تل‌آویو شدند (Kifner, 2011: 25). روند تحولات خاورمیانه نشان داد که حماس و حزب‌الله می‌توانند نقش محوری در مقابله با سازوکارهای تهاجمی اسرائیل را ایفا نمایند. در چنین فرایندی رهبران سیاسی حماس انگیزه خود برای مقابله با تل‌آویو را هیچ‌گاه پنهان نداشتند. براساس تفکر آنان هرگاه نشانه‌هایی از بحران در خاورمیانه ایجاد شود، گروه‌های انقلابی می‌توانند موج گسترده‌ای علیه صهیونیسم ایجاد نمایند. در فرایند بیداری اسلامی زمینه برای ایجاد جسارت عملیاتی در حماس و حزب‌الله به‌وجود آمد..

به‌طور کلی حماس ممکن است که اقداماتی را در راستای ترمیم حقانیت مقاومتش به انجام رساند تا از این طریق به مقابله با اسرائیل محور اصلی حفظ مشروعیت گروه‌های مقاومت در خاورمیانه برخیزد. براساس چنین نگرشی گروه‌هایی همانند حماس و حزب‌الله ناچار خواهند بود تا برای تثبیت حقانیت سیاسی خود از سازوکارها و ابزارهای مختلفی در جهت تشدید فضای جبهه مقاومت استفاده نمایند. اگرچه تداوم مقاومت در آینده دشواری‌های خاص خود را خواهد داشت. گروه‌هایی همانند حماس به این مسئله واقف هستند که حتی اگر آنان نیز در روند مقاومت درگیر نشوند، گروه‌های رادیکال‌تری مانند جهاد اسلامی فلسطین و جهادی‌های سلفی به اسرائیل حمله خواهند کرد. در سال‌های جدال سیاسی و امنیتی علیه حکومت بشار اسد، بخشی از اخوان‌المسلمین که در حماس فعالیت داشتند، از رویکردهای مقابله با حکومت بشار اسد بهره گرفته‌اند. طبیعی است که چنین نیروهایی به‌عنوان بخشی از معادله سیاست امنیتی اسرائیل در مقابله با سوریه محسوب می‌شود (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۸).

۳-۴. تأثیر رادیکالیزه شدن سیاست خاورمیانه بر پذیرش دولت فلسطینی

بحران سوریه جایگاه اسرائیل برای نادیده گرفتن فرایند صلح منطقه‌ای را ارتقاء بخشید. اگرچه آمریکا و کشورهای اروپایی تلاش دارند تا نظریه دو دولت را پیگیری نمایند، اما مقامات تل‌آویو در دوران بحران سوریه هیچ‌گونه تمایلی برای پذیرش دولت فلسطینی نشان نداده است. صرف‌نظر از اینکه صلح به‌لحاظ تأمین امنیت

اسرائیل، تضمین حقانیت و اعتبار برای فلسطینی‌ها و ثبات بیشتر در منطقه مطلوب است، اجرای پروسه موفقیت‌آمیز صلح می‌تواند یکی از ابزارهای بی‌اساس تندیروها را از آنان سلب نماید و همچنین شرایط افزایش تندیروی را سخت‌تر کند (Netanyahu, 2011:17). به همین ترتیب روند فوق می‌تواند روابط اسرائیل با ایالات متحده و اروپا را افزایش دهد. هر چند که در نتیجه بهار عربی، تل‌آویو نسبت به ریسک کردن در ارتباط با پروسه صلح مرددتر خواهد شد. در حال حاضر، شناسایی اینکه چه کسی می‌تواند در طولانی‌مدت شریک صلح برای نتانیاهاو تلقی شود جای سؤال است. این سؤال برای اسرائیل مطرح می‌شود که چرا باید در شرایطی که شرکایش در آینده نه‌چندان دور از قدرت برکنار می‌شوند در ارتباط با فرایند صلح ریسک نماید؟

از سوی دیگر، رهبران عربی هم تمایلی به مشارکت در فرایند صلح ندارند. رهبران جدید دموکراسی‌های نوظهور، محبوبیتشان را به‌واسطه پذیرفتن روندهای موجود در فرایند صلح که از دید مردمشان خیانت به فلسطینی‌ها تلقی می‌شود به‌مخاطره نمی‌اندازند. احتمال اینکه رژیم‌های قدیمی هم تمایلی به پذیرش صلح داشته باشند کم است چه برسد به اینکه در راستای فرایند صلحی که مورد خواست هوادارانشان نیز نیست فشار وارد آورند. به همین ترتیب احتمال سازش رهبران فلسطینی کمتر خواهد بود. به‌عنوان نمونه، در حال حاضر، محمود عباس به‌دلیل اقدامات سازش‌جویانه‌اش متهم به خیانت است و این امر به همراه اعمال اقتدارگرایی در کرانه باختری زمینه‌های فروپاشی رژیم او را فراهم ساخته است و به همین دلیل تحت فشار است.

بر اساس انتظارات اسرائیل، اولاً روند صلح خاورمیانه باید معطوف به شکل‌گیری دولتی باشد که فاقد ارتش و یگان‌های نظامی برای دفاع از امنیت ملی خواهد بود. ثانیاً، چنین دولتی باید آزادی عمل قابل توجهی به اسرائیل برای سرکوب جبهه مقاومت بدهد. ثالثاً ارتش اسرائیل در طول رودخانه اردن مستقر گردیده و ناظر بر فرایندهای تحرک نظامی و امنیتی در منطقه باشد (Halevi, 2011: 5).

در حالیکه جبهه مقاومت تلاش دارد تا روندی را در دستور کار قرار دهد که منجر به ارتقاء موقعیت نیروهای سیاسی منطقه در مقابله با توسعه‌طلبی اسرائیل شود.

نتیجه‌گیری

تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد منجر به ظهور موج بیداری اسلامی گردیده است. موج بیداری اسلامی را باید به‌عنوان یکی از عوامل و نیروهایی دانست که توانسته است بر روند تحولات منطقه‌ای و مذاکرات دولت فلسطینی با تل‌آویو غلبه نماید. اگرچه سازمان ملل و ایالات متحده تلاش دارند تا موضوع مربوط به دو دولت فلسطینی و یهودی را در خاورمیانه پیگیری نمایند، اما تحولات جهان عرب و رادیکالیزه شدن بحران امنیتی خاورمیانه مانع از چنین فرایندی گردیده است. بحران در سوریه، زمینه‌مداخله گسترده اسرائیل در منطقه را به‌وجود آورده و این امر منجر به تشدید بحران و گسترش آشوب در سوریه شده است. در این شرایط زمینه برای رادیکالیزه شدن بحران سیاسی خاورمیانه و همچنین رادیکالیزه شدن گروه‌های سیاسی سوریه فراهم گردیده است.

یکی از دلایل اصلی گسترش آشوب و رادیکالیزه شدن سیاست در خاورمیانه در قالب نقش نیروهای تکفیری تحلیل می‌شود. گروه‌های تکفیری را باید به‌عنوان نیروی سیاسی جدیدی دانست که تلاش دارند تا در معادله و موازنه قدرت تأثیر به‌جا گذارد. چنین نیروهایی را باید انعکاس نقش‌آفرینی عربستان در سیاست بین‌الملل دانست. اگرچه آینده سیاسی چنین نیروهایی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد اما باید بر این امر واقف بود که سیاست امنیتی همواره می‌تواند مخاطرات متنوعی را برای گروه‌های مختلف ایجاد نماید. نتایج حاصل از رقابت گروه‌های سیاسی و اجتماعی خاورمیانه و همچنین رادیکالیزه شدن بازیگران سیاسی را می‌توان در مؤلفه‌های ذیل تحلیل نمود: نخست، ائتلاف‌های جدیدی در خاورمیانه در حال شکل‌گیری است. اگرچه عربستان تلاش می‌کند تا زمینه‌های لازم برای تغییر در موازنه قدرت را ایجاد نماید، اما نیروهای مختلفی تلاش دارند تا روندهای جدید

سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند. با وجود اینکه زمینه‌های شکل‌گیری ائتلاف‌های جدیدی می‌بایست در خاورمیانه فراهم شود، اما تحقق این امر مستلزم توجه و بررسی ویژه‌ای است. دوم، یکی از بدیهی‌ترین نشانه‌های شکل‌بندی جدید، ائتلاف دموکراسی‌های جدید علیه حکومت‌های پادشاهی است که همچنان باقی مانده‌اند اما راه‌کار فوق در ارتباط با نظام‌های سیاسی اقتدارگرا مانند سوریه و الجزایر که روند ناآرامی‌ها در آنها ادامه دارد مؤثر واقع نمی‌شود. اقدام عربستان سعودی در جهت گسترش شورای همکاری خلیج فارس از اردن تا ماورای مغرب حاکی از آن است که سعودی‌ها قصد ایجاد بلوکی از قدرت‌های محافظه‌کار منطقه‌ای را دارند. سوم، نقش گروه‌های تکفیری خط‌مشی پرخطر دیگری را در خاورمیانه منعکس می‌کند. چنین گروه‌هایی را باید در نقطه‌ی مقابل اسلام‌گرایی ایران در خاورمیانه دانست. اگرچه برخی از تحلیل‌گران موضوعات راهبردی در ایران بر این اعتقادند که اگر در مصر، عراق و جاهای دیگر اسلام‌گرایان قدرت را در دست بگیرند، امکان دارد که تمایل بیشتری به برقراری ارتباط نزدیک با ایران داشته باشند. به هر حال، اسلام‌گرایی که روی کار می‌آیند ممکن است که فرقه‌ها را به رسمیت بشناسند و با ایجاد هویت مشترک شیعه - سنی به کلید ائتلاف منطقه‌ای دست یابند. چهارم، در روند برگزاری مذاکرات ژنو ۲ تلاش شد تا زمینه‌ی ایجاد تعادل و موازنه‌ی امنیتی ایجاد شود. به عبارت دیگر، ایران تلاش داشت تا «موازنه‌ی امنیت» را جایگزین «موازنه‌ی قدرت» در خاورمیانه نماید. تحت شرایط فوق امکان دارد که عراق به ایران نزدیک‌تر شود اما احتمال دیگر آن است که مصر به سوی ائتلاف جدیدی با عربستان سعودی و یا دیگر دولت‌های سنی تمایل یابد. ترکیه با ترکیب موفقیت‌آمیز اسلام و دموکراسی تحت حکومت اردوغان امکان دارد در بهترین موقعیت و جایگاه در منطقه قرار گیرد.

منابع

الف - فارسی

- باقری دولت آبادی، علی و قاسم منفرد (۱۳۸۸)، «ابعاد دیپلماسی تغییر بازی امریکا در مواجهه با ایران»، **فصلنامه جهان اسلام**، سال دهم، شماره ۳۸.
- بوزان، باری (۱۳۸۸)، «قدرت‌ها و مناطق»، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حاج‌یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۸)، «دولت و جهانی‌شدن در خاورمیانه»، تهران: شهید بهشتی.
- زیسر، ایال، (۱۳۹۲)، تهدیدها و فرصت‌های بحران سوریه برای اسرائیل، ترجمه عسگر قهرمانپور، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای**، شماره ۴۹، تابستان.
- شحاته، دنیا و مریم وحید، (۱۳۹۰)، «عوامل دگرگونی در جهان عرب»، **فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام**، سال دوازدهم، بهار.
- عطایی، محمد، (۱۳۹۰)، «ایران و پیامدهای بحران در سوریه»، سایت دیپلماسی ایرانی.
- کوهن، سائول، (۱۳۸۷)، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- لیک، دیوید و پاتریک مورگان (۱۳۸۱)، «نظم‌های منطقه‌ای: امنیت سازی در جهانی نوین»، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لی‌نور، جی، مارتین (۱۳۸۳)، «چهره جدید امنیت در خاورمیانه»، ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرشایمر، جان، (۱۳۹۰)، «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ»، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، چاپ سوم، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- موسوی، حسین، (۱۳۹۰)، «گذری بر مبانی اجتماعی تحولات سوریه»، **فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری**، سال دوم، شماره ۲، تابستان.
- هینبوش، ریموند و انوشیروان احتشامی، (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه»، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- یوسفی، محسن، (۱۳۹۰)، «انقلاب‌های عربی؛ مسئله اجتماعی یا سیاسی»، **دوماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۸۴.
- نیاکویی، سید امیر، (۱۳۹۱)، **کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب**، تهران: نشر میزان

ب - انگلیسی

- Ben, Shmuel (2011), "The Regime and Its Strategic Worldview", Herzliya Conference, (www.herzliyaconference.org)
- Benn, Aluf (February 2011), "Overcoming Fear and Anxiety in Tel Aviv", **Foreign Affairs**, (www.ForeignAffairs.com).
- Burke, Jason (March 2011), "Amr Moussa, Secretary General of the Arab league", **The Guardian**, (www.guardian.co.uk).

- Byman, Daniel (Summer 2011), "Israel's Pessimistic view of the Arab spring", **Washington Quarterly**, (www.twq.com).
- Byman, Daniel, (2011), "America and the Transformation of the Middle East", Washington: Brookings Institution Book.
- Erlanger, Steven (February 2011), "Upheaval Jolts Israel and Raises New Worry", **New York Times**, (www.nytimes.com).
- Haaretz, (2012), For Chief of Staff Benny Gantz's Remarks, see Yediot Ahronot, January 17.
- Halevi, Yossi Klein (February 2011), "Israel's Neighborhood Watch", **Foreign Affairs**.
- Kershner, Isabel (February 2011), "Egypt's Upheaval Hardens Israel's Stance on Peace", **New York Times**, (www.nytimes.com)
- Kifner, John (February 1982), "Syria Said to Raze Part of Rebel City", **New York Times**.
- Lake, Eli (February 2011), "Muslim Brotherhood Seeks End to Israel Treaty", **Washington Times**, (www.washingtontimes.com).
- Levy, Elior, (April 2011), "Egypt to Open Rafah Crossing", Yedioth Ahronoth (Tel Aviv), (www.ynetnews.com)
- Maloney, Suzanne, (2011), "**The Arab Awakening**", Washington: Brookings Institution Book.
- Miller, Aaron David, (March 2011), "2011: The Year of the (Bad) Initiative", **New York Times**, (www.nytimes.com).
- Pew Research Center (April 2011), "U.S Wins No Friends".
- Pollack, Kenneth & Others, (2011), "**The Arab Awakening; America and the Transformation of the Middle East**", Washington D.C: Brookings Institution Press.
- Prime Minister Benjamin Netanyahu, (May 2011), "Speech to a Joint Meeting of the U.S Congress", (www.pmo.gov.il).
- University of Maryland and Zogby International (August 2010), "2010 Arab Public Opinion Poll", (www.brookings.edu).
- Van Dam, Nikolaos (1996), "**The Struggle For Power in Syria Politics and Society Under Asad and the Ba'th Party**", New York:I.B.Tauris.
- Zacharia, Janine (February 2011), "**Israel Wary of Transition in Egypt, Concerned about Regional Stability**", Washington Post.
- Zisser, Eyal, (2009), "Syria's Diplomatic Comeback: What Next?" **Mediterranean Politics**, 14. No. 1.